

تقریباً بر تمام جنوب ایران حکومت میکرد.

ظل‌السلطان چون مالیات شاه را بخوبی وصول و طرق و شوارع حوزه مأموریت خود را امن کرده بود محبوب دربار محسوب میشد و بدیهی است برای تقرب نزد شاه مستبد قاجار توجه بحال رعایا و اینکه آیا آنها در رفاه یا بالعکس بسختی روزگار میگذرانند مورد نظر پادشاه نبود.

مسموع میرزا رفته رفته نزد پدر مقرب گردید تا آنجا که حکومت کردستان بعد از ابو الفتح میرزا مؤید الدوله و حکومت لرستان بعد از حمزه میرزا جشمه الدوله ثانی و حکومت خوزستان بعد از میرزا نصرالله خان برادر دیرالملك ضمیمه فارس و اصفهان شد و چندی بعد هم حکومت کرمانشاهان را پس از حاج غلامرضا خان شهاب‌الملك و حکمرانی همدان و گلپایگان و خوانسار را بعد از محمد امین میرزا بمعهده مشارالیه واگذار کردند تا حدی که این شاهزاده در قلمرو حکومت خود ۶۰۰ هزار لیره نقد و ۷۴ هزار لیره مالیات جنسی از رعایا مطالبه و دریافت میکرد (رجوع شود بکتاب ایران و مسئله ایران تألیف لارد کرزن).

قسمتی از این وجوه بمصرف سپاهیان ظل‌السلطان که عده آنها بالغ بر ۲۱ هزار نفر بود و بسبب نظام اطریشی تعلیم یافته و دارای خود های آهنین و تفنگ های اطریشی بودند میگردد و بقراریکه دکتر فوریه طیب مخصوص ناصرالدین شاه مینویسد ظل‌السلطان غالباً لباس ژنرالی این سپاه را میپوشیده است (رجوع کنید بکتاب سه سال در دربار ایران تألیف دکتر فوریه ترجمه آقای عباس اقبال).

از بیست و یک هزار نفر قشون ظل‌السلطان هفتاد هزار نفر سواره و بقیه پیاده بودند و جمعی میگفتند که شاهزاده با این تجهیزات خیال مخالفت با برادر خود مظفرالدین میرزا را در سر میپورراند و جمعی هم مدعی بودند شمشیری با استادان اصفهان سفارش داده و روی تیغه آن مظفرکش نوشته است (جلد اول تاریخ زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ص ۵۰۵ بقلم جناب آقای عبدالله مستوفی). لارد کرزن در کتاب خود راجع بایران (قسمتی از این کتاب را آقای علی

جواهر الکلام ترجمه و تلخیص کرده ابتدا در مجله راه و بعد جداگانه در دو جلد بچاپ رسانیده اند) در باب ظل السلطان مینویسد :

« ظل السلطان برعکس برادر خود مظفرالدین میرزا وارد اجتماع است و در



سلطان مسعود میرزا ظل السلطان

کارهای دولتی عامل مؤثری است با فرنگیها معاشرت میکنند و از دوستی با انگلیسها دم میزند و خود را روشن فکر و طرفدار تمدن جدید میدانند و از هر گونه خونریزی باک ندارد ، مردم ایران از بیرحمیهای او داستانهایی نقل میکنند .

«من در عمارت مسعودیه (محل فعلی وزارت فرهنگ) بملاقاتش رفتم و شاهزاده

مطابق وقتی که قبلاً تعیین شده بود در وسط راهرو ایستاده و سرداری ترمه کشمیری و شلوار خاکستری رنگ و بوتین برقی پوشیده بود و پس از ورود مرا در صندلی مقابل جا داد .

« آنگاه سخن آغاز شد ، شاهزاده بنا به اهدات خانوادگی تند تند حرف میزد و در ضمن قه قه میخندید ، مجموع گفته های او اینکه انگلستان مرکز تمدن جهان است و لارڈ سالیسبری بهترین رئیس الوزراء های دنیا میباشد و ضمناً اظهار داشت که چندین روزنامه انگلیسی و فرانسه و روسی و آلمانی را مشترک است و مرتباً برای او ترجمه میکنند ولی بیش از همه شیفته تمدن و حکومت انگلستان است . « دکتر ستاک انگلیسی در کتاب مشهور خود راجع بایران یاد آور شده که ظل السلطان عین همین حرفها را که بمن گفته بمهمانهای روسی هم تحویل داده و قرائتی هم برای اثبات صحت گفته دکتر ستاک در دست میباشد .

« چون مظفرالدین میرزا را امیر نظام در منطقه روسها اقامت دارند و تحت نفوذ آنها در آمده اند ظل السلطان نیز بانگلیسها متمایل شده ولی حقیقت قضیه این است که هر دو شاهزاده منتظر پیش آمد هستند تا بنفع خود با این یا با آن دمساز گردند . »

دکتر فوریه طیب ناصرالدین شاه راجع بظل السلطان چنین مینویسد :

« شاهزاده ظل السلطان پسر ارشد شاه چند روز بعد از ورود بطهران کالسکه خود را پی من فرستاد .... مرا باطاقی که نور ضعیفی آنرا روشن کرده بود هدایت نمودند . شاهزاده را دیدم که با تانی و وقار مخصوصی بیازی شطرنج مشغول است . بمن گفت که از این بازی اطلاعی داری ؟ من تاکنون هیچگاه در بازی شطرنج نباختم و وقتی که من باو نزدیک شدم مرا بنشستن پهلوی خود دعوت کرد و لابد قصد او این بود که مهارت او را در بازی تحسین کنم .

« ظل السلطان مردی است تنومند و کوتاه قامت و چهل سال دارد ، موی سر

و سیل و ابروان او سیاه سیر است و پوست بدنش بسیار سیاه رنگ و چشم چیش لوچ و از چهره اش سخت کشی و رعب میبارد. کلامش کوتاه و قاطع است و میفهماند که او فرمان دادن و مردم را باطاعت و اداشتن عادت کرده است. از این گذشته در مملکت مظهر قدرتی است که موجب نگرانی شده و شاه با اشاره صدر اعظم علی‌الاجبار بمحدود کردن او قدم هائی برداشته است.

« پسر ارشد شاه بر تمام جنوب ایران نه تنها حکومت بلکه سلطنت میکند. این شاهزاده در اصفهان تهیه قشونی دست زده که میتواند هر آن او را در اجرای منویاتش کمک کند و هر گاه بخواهد چنانکه خود علناً گفته است که مدعی برادر خود یعنی ولیعهد قانونی مملکت بشود قشون مورد بحث او را پشتیبانی خواهند نمود.»

سرپرستی سایکس در کتاب هشت سال در ایران مینویسد :

« در حین توقف در اصفهان دو مرتبه با ظل السلطان ملاقات نمودم و یک مرتبه

نیز افتخار صرف شام با معزی الیه نصیب نگارنده شد.

« شاهزاده که از خیلی جهات نظیر پدر خود است و بذله گوئی و مطایبه او در جلسه اول ملاقات معلوم میشود از این جانب پذیرائی گرمی بعمل آورد و اطلاعات او راجع باوضاع بین‌المللی و مراقبت وی در حفظ امنیت منطقه مأموریت خود قابل تمجید میباشد. » ( ص ۱۷۶ جلد دوم کتاب هشت سال در ایران ترجمه راقم همین سطور) و ایضاً همان نویسنده در کتاب دیگری بنام تاریخ ایران مینویسد :

« ظل السلطان ظاهراً با مشروطه خواهان کمک و همراهی میکرد ولی در باطن

تصور مینمود که با ایجاد ترازل مقام محمد علی‌شاه ممکن است که بآرزوی دیرینه خود یعنی سلطنت برسد و تخت و تاج کیانی را تصاحب نماید لیکن همه میدانستند که هر گاه او بتخت پادشاهی تکیه زند از هر سلطان مستبدی خونخوار تر خواهد بود »

مسمود میرزا تا چهارده سالگی با برادر اعیانی خود سلطان حسین میرزا

جلال‌الدوله ( بعد از فوت سلطان حسین میرزا این لقب پسر ارشد ظل السلطان داده شد) و مادرشان عفة السلطنه در عمارت مخصوصی که برای آنها با تجمل کامل

تهیه شده بود زندگی میکردند و روزها را غیر از ایام تعطیل در دیوانخانه که موسوم بانارستان بود بتحصیل زبان فارسی و عربی و فرانسه اشتغال داشتند، لله مسعود میرزا میرزا محمود و لله برادرش میرزا کاظم و معلم فارسی و عربی آنها سید محمد نامی بود. زبان فرانسه را نیز میرزا یعقوبخان ارمنی پسر میرزا ملکم خان ناظم الدوله و پس از او میرزا هارطون ارمنی مترجم اول وزارت خارجه بآنها تدریس میکرد.

در ماه ذی الحجه ۱۲۷۸ ظل السلطان بحکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید و در این مأموریت مصطفی خان افشار ملقب ببهاء الملك بوزارت<sup>۱</sup> و حاجی غلامعلی خان دنبلی پیشکاری وی انتخاب و همراه او بساری مقر مأموریت او عزیمت نمودند. این مأموریت چهار سال و دو ماه بطول انجامید سپس بطهران احضار شد و در موقع ورود بیابخت همدم الملوك که بعدها همدم السلطنه لقب یافت دختر عزة الدوله و میرزا تقیخان امیر کبیر بحباله نکاح وی درآمد. ظل السلطان باز دواج باتاج الملوك خواهر همدم السلطنه زیاد تر تمایل داشت ولی مظفرالدین میرزا بتاج الملوك که بعد ها بام الخاقان ملقب شد دل سپرده بود شکوه السلطنه مادر ولیعهد از او برای فرزند خود خواستگاری کرد. در همین اوان برد که مسعود میرزا یمین الدوله ملقب بظل السلطان گردید و مهد علیا مزده حکومت فارس را باو داد و ضمناً او را مطلع ساخت که حکومت مازندران در عهده شیرخان اعتضاد الدوله (عین الملك خوانسار) شوهر عزة الدوله گذاشته خواهد شد.

ظل السلطان سه سفر بحکومت فارس رفت. سفر اول بوزارت محمد ناصر خان ظهیر الدوله و میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی که هر کدام يك سال وزیر او بودند. محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاجار پسر علیخان ظهیر الدوله است که از درویش شاه نعمه اللهی بود و قبر وی اینک بین راه تجریش و امامزاده قاسم مطاف اهل طریقت

۱ - این همان میرزا مصطفی افشار است که پس از قتل گری بایدوف با خسرو میرزا و چند نفر دیگر بروسیه رفته و شرح این مسافرت را از روز حرکت از تبریز تا مراجعت مرتباً روزانه نوشته. رجوع شود به ص ۷۰ شماره هفتم از سال دوم مجله یادگار.

است، قوام الدوله جد اعلاى آقاىان حسن و نوق و احمد قوام است كه در زمان وزارت شاهزاده حمزه ميرزا حشمة الدوله در خراسان در جنگ مرو با فتصاح تمام شكست خود ودو نتيجه عده كئيرى از سپاهيان ايران اسيرى در چنگك تركمن ها افتادند .

در سفر دوم بفارس آصف الدوله وزير ظل السلطان بود و در سفر سوم باز ظهير الدوله و در همين سفر اخير است كه مرحوم حاج ميرزا حسينخان مشير الدوله سپهسالار راجع بظل السلطان بناصر الدين شاه اينطور مينويسد :

« ما موريت نواب اشرف ارفع شاهنشاه زاده اعظم ظل السلطان صلاح حال حاليه دولت نيست زيرا از يك طرف بجهت قرب بپايگاه عظمت مطمئن است و از جانب ديگر ميل مفرطى بجمع آورى پول دارند و بقا بر مال و عرض احدى نخواهند فرمود، رعيت بى پاميشود و ماليات بخزانة نخواهد رسيد .... يا آنكه شاهزاده را با شرايط و عهود و پيشكار معقول و مسلط بفرستيم و ماليات را از پيشكار بخواهيم و قدرت تعدى و اجحاف بيا تعرضى بناموس مردم باو مرحمت نشود .... در اين صورت بغير از ظهير الدوله و يا علاء الدوله عجاله در دربار همابون كسى قابل و لايق اين كار نيست .  
ناصر الدين شاه در جواب مينويسد :

« جناب صدر اعظم در فقرة تعيين حكام و پيشكاران ولايات بزرگ و كوچك از قراييكه مكرر گفته ام خودم تكليفى بشما نميكنم و ابدأ اظهار رأى نخواهم كرد هر طور مصلحت مملكت و دولت باشد قرار حاكم و پيشكار فارس را بدهيد و زود روانه كنيد . »

بهمين مناسبت ظل السلطان كينه سپهسالار را هميشه در دل داشته و همواره براى او كارشكنى ميكرده و درص ۳۱۳ كتاب خود بنام تاريخ مسعودى در باب چهار فرزند ميرزا نبي خان اميرديوان مينويسد : « حقيقه چهار شيطان مجسم بودند بخصوص برادر بزرگشان ميرزا حسينخان . »

ظل السلطان در سال ۱۲۹۱ فرمانفرمای اصفهان شد و مدت چهل سال با کمال جبروت و اقتدار حکومت کرد. در این مدت دست تعدی و تجاوز بمال و ناموس و جان اشخاص دراز نمود و املاک فراوانی از مردم بسیاری که دسترسی بجائی نداشتند غصب و تصاحب کرد. رضاقلیخان ابروانی منشی خود را که ملقب بسراج‌الملک بود بطمع تقدینه‌ای که داشت چای مسموم داد و تمام اموال او را مصادره نمود و فرزندان وی را بخاک سیاه نشانید.

مشیرالملک را نیز کشت و اموال او را تصرف کرد، رحیم خان نایب‌الحکومه اصفهان و بانی مسجد معروف پای نارون را بطمع ضبط اموال او بچوب بست و در زیر شکنجه هلاک ساخت و خانه و املاک مصطفی قلیخان نوری فراشبازی خود را بجبر و عنف ضبط نمود و فرزندان او را تیره بخت و سیه روز کرد و از همه مهمتر حسینقلیخان ایلخانی را که در دوسفر بختیاری از او کمال پذیرائی را کرد بنامردی در اصفهان در ۲۷ رجب ۱۲۹۹ قمری دستگیر و خفه نمود.

اما داستان بی ناموسیهای ظل السلطان چون از حوصله این مقاله خارج است از ذکر آنها خود داری میکنیم.

آقای جابر انصاری صاحب تاریخ ری و اصفهان مینویسند که ظل السلطان برای اینکه عمارات صفوی و زیبایی شهر اصفهان توجه ناصرالدین شاه را جلب نماید دستور قطع اشجار خیابانها و تخریب ساختمانهای صفوی را داد و با آنکه چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغ هنگفتی باو بدهند و ویرا از اینکار زشت باز دارند از تصمیم خود منصرف نگردید و بالتیجه اکثر باغات و عمارات ذیل بدست بیداد وی خراب و ویران شد :

- ۱- باغ و قصر سعادت آباد
- ۲- عمارت هفت دست
- ۳- قصر نمکدان
- ۴- آئینه خانه
- ۵- بهشت برین
- ۶- بهشت آمین
- ۷- انگورستان
- ۸- بادامستان

۹ - نارنجستان ۱۰ - کلاه فرنگی ۱۱ - باغ تخت ۱۲ - باغ آلوبالو ۱۳ - باغ طلوس ۱۴ - عمارت و باغ نقش جهان ۱۵ - باغ فتح آباد ۱۶ - گلدسته ۱۷ - تالار اشرف ۱۸ - عمارت خورشید ۱۹ - سر پوشیده ۲۰ - عمارت خسرو خانی ۲۱ - باغ زرشک ۲۲ - باغ چرخاب ۲۳ - باغ محمود ۲۴ - باغ صفی میرزا ۲۵ - باغ قوشخانه ۲۶ - باغ نظر ۲۷ - عمارت و سردر باغ هزارجریب ۲۸ - عمارت جهان نما و قریب چهل باغ و عمارت دیگر که اهمیت باغات فوق را نداشته.

گویند قساوت و بی رحمی ظل السلطان بحدی بود که مظفرالدین شاه هر وقت میخواست کسی را بقساوت و بی رحمی مثل بزند میگفت: این آقا را نمیشناسید، این آقا عیناً مثل ظل السلطان است، در ایام طفولیت با هم درس میخواندیم و طرف عصر که باندرون میرفتیم ظل السلطان با میخ و چاقو چشم گنجشگهایی را که غلام بچه ها برای او می آوردند در آورده و آنها را در هوا رها میکرد و میگفت داداش بین حالا چطور پرواز میکنند. يك مرتبه شاه رسید و كتك مفصلی بظل السلطان زد و گوش مرا هم کشید و گفت بعد ها با این پسر راه نرو.

در باب قساوت قلب ظل السلطان مستر بنجامین اولین وزیر - مختار امریکا در ایران در کتاب مشاهدات خود چنین مینویسد:

«اگر چه در بابت براءت اعمال اعلیحضرت ناصرالدین شاه و بعضی از حکام و شاهزاده های ایران عذرا اینکه آنها بمراتب بهتر از اجداد خونریز خود هستند بلکه بهتر از سلاطین چند پشت قبل فرنگ میباشند زیاد است اما در باب ظل السلطان مسعود میرزا که فرزند ارشد اعلیحضرت شاه و حاکم محلات مرکزی ایران است و در اصفهان اقامت می کند نمیتوان عذر و بهانه پیدا کرد.

«این شاهزاده شخصی است با قد متوسط و تنومند و سن او بسی و پنج رسیده، از اخلاق او معلوم میشود که عزم جزم و اصالت رأی زیادی دارد، هیچوقت من کسی را ندیده ام که مانند ظل السلطان در من تأثیر نموده باشد. او گوئی برای اقتدار و



حکمرانی متولد شده باشد و با وجود تمام این موزم جزم از صورت او بطوری علامات تزویر پیدا است که ممکن نیست شخص در آن باب اشتباه کند و اتفاقات زندگی او هم استمداد وهم زیرکی او را باثبات رسانیده است.

ظل السلطان بمن گفت که از سن ده سالگی حکومت نموده ام، مسلماً شخص با تجربه را در شکاری او قرار داده بودند. این شاهزاده میل زیادی بجلال و ترقی دارد ولی بموجب قوانین ایران برادر کوچک که حاکم آذربایجان است ولیعهد سلطنت قرار داده شده. اگر چه طبعی بود که او بواسطه بزرگی سن ولیعهد شود ولی چون مادر ولیعهد از خانواده سلطنتی است و مادر ظل السلطان از طبقات متعارفی او باین مقام نرسید، مخصوصاً جای تأسف است زیرا که ظل السلطان چنان طبعی ندارد که با بطلان حقوق طبعی خود تن در دهد و جای ترس است که وقتی زمان جلوس ولیعهد برسد حاکم جلال دوست و محیل فارس در باب سلطنت ادعا نکند.

ظل السلطان مکنت زیادی جمع کرده و اگر چه قدغن است که قشون مخصوص نگاه دارد و اسلحه بایران بیاورد مع هذا او اداره قشون خود را بدست آورده و قشون او بطرز قشون آلمان مسلح و ملبس اند و از جهت مشق بهترین قسمت قشون حالیه ایران میباشد. این شاهزاده در والد معظم خود نفوذ زیادی دارد و پادشاه قابلیت بسرخود را دانسته و یحتمل باطفاً مایل بیبشرفتی خیالات او باشد و نیز ممکن است که اعلیحضرت شاه در باب دوستی با انگلیس و اکراه از روس باسرخود هم رأی باشد. اگر ظل السلطان بر سریر سلطنت جلوس کند مسلم است که کار ایران باروس بجای سختی خواهد کشید زیرا که ظل السلطان آن دولت را مجبور خواهد کرد که از دست اندازهای محیلانه خود دست بکشد یا صراحة بایران حمله کند و مسئله را بکطرفی نماید.

ظل السلطان اگر چه از جهت قابلیت حکومتی شباهتی با قاجار محمد خان دارد اما از بدبختی از جهت بیرحمی و خونریزی بسلاطین قرون ماضیه ایران بی شباهت نیست و بر من معلوم است که در دولتی مثل دولت ایران تنبیه و سیاست سخت لازم

است ولی سیاست غیر از بی رحمی فطری و خشونت قلب در وقت عذاب مخلوق است، قتل رئیس بزرگ بختیارها اگر چه بکلی منافی با قواعد مهمان نوازی است ولی از جهت اقتضای امور معفو شمرده شده اما در باب کشتن تاجر متمول اصفهانی چه عذری میتوان آورد؟

« از قراری که برای من نقل کرده اند شاهزاده از او پول زیادی گرفته بود و خیلی بیشتر از مالیات معموله از او اخذ نموده، شاهزاده این پول را پس نداده بود و تاجر از روی جسارت بطهران رفته عریضه باعلیه حضرت شاه عرض کرد و طلب احقاق حق نمود، شاه در حق او مرحمت فرموده حکم ملوکانه بدست او داد که پیش ظل السلطان ببرد و در آن حکم بظل السلطان امر شده بود که مبلغ مأخوذ را بآن تاجر مسترد سازد و در مراعات حقوق تبعه اعلیه حضرت شاه بیشتر دقت کند. تاجر بیچاره امیدوار شده باصفهان مراجعت نمود و دستخط را بظل السلطان تقدیم کرد، ظل السلطان این امر را مطالعه نمود، بعد بوضعی گیرنده يك لمحه بر آن شخص نظر کرد، تاجر اگرچه از این نظر خطرناک ترسید مع هذا اطمینان کلی داشت که حق او باو ادا خواهد شد ولی شاهزاده بطور استهزاء باو گفت پس خواستی بواسطه رفتن پیش شاه شاهزاده ها را بترسانی؟ عجب آدم رشیدی هستی! من کمتر شخصی را باین جرأت گمان می کردم مثل تو شخص رشیدی باید دل رشید و بزرگی داشته باشد، من میخواهم دل ترا ببینم تا از تو جرأت یاد بگیرم. بعد بصدای بلند شاهزاده بنو کرهای خود امر کرد که دل این شخص را در آورید، نوکرها تاجر مبهوت را گرفته شکم او را از جای دل پاره کردند و دل او را در آورده بروی سینی گذاردند و پیش شاهزاده بردند »

چون بیدادگری و بلند پروازی ظل السلطان روز بروز رو بفزونی می نمود شاه در سال ۱۳۰۶ هجری او را بطهران احضار کرد .

عباس میرزا ملک آرا درص ۱۰۵ از کتاب خود مینویسد :

« دلایل عزل ظل السلطان را چیزها گفته اند ولی صحیح این است که ظل السلطان

در ادارات خود کمال تسلط را داشت جنرال واگنرخان را شاه‌ظاهر آ برای ملاحظه قشون ابوابجمعی و باطناً برای تحقیق کار او فرستاد

«واگنر کما ینبغی بعد از مراجعت مایه ظل السلطان را گرفت و دالغور کی وزیر مختار روسیه هم در جاجرود اظهارات زیاد در این باب کرد و حقیقه شاه را ترساندند بدرجه که روزی سوارهای ظل السلطان را خواست سان ببیند حکم کرد که تفنگ در دست نگیرند و در عوض تفنگ هر سواری چوب در دست داشته باشد. «امین السلطان تعهد عزل او را نمود، روزی بر حسب معمول اعلیحضرت شاه را با تمام خدام و چاکران ظل السلطان دعوت کرد، از قرار معلوم پیشکش زیادی هم گذاشت. عصری که شاه مراجعت کرد حکم صریح بامین السلطان شد که ظل السلطان معزول شود، فردای روز مهمانی ظل السلطان را احضار حضور کردند و از آنجا با امین السلطان رفتند آبدارخانه. آنجا دستخط شاه را امین السلطان نشان داد که شما باید از جمیع ولایات اداره خودتان جز اصفهان استعفا کنید، هر چه تلاش کرد قبول نشد و حکماً عریضه استعفا را از او گرفتند. فوراً حکومت ها را عوض کردند فارس را دادند به متمدالدوله سلطان اویس میرزا و سایر ولایات را هم همین طور بسایرین دادند ولی عجب این است که تا دوسه روز از ترس ظل السلطان کسی جرأت قبول این کار را نمینمود.»  
جناب آقای عبدالله مستوفی درص ۵۰۶ جلد اول شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه مینویسد:

«مردم پایتخت از این کار بی اندازه حسنود شدند بدرجه ای که اشعاری هم برای این عزل و انفصال ساختند و بچه ها در کوچه و بازار خواندند:

ستاره کوره ماه نمیشه	شازده لوچه شاه نمیشه
تو بودی که پارک میساختی	سردر و لاک میساختی
پشتت دادی پیشتی	صارم الدوله را تو کشتی <sup>۱</sup>

۱ - معروف بود که ظل السلطان صارم الدوله شوهر بانو عظمی خواهر خود را قهوه مسموم داد و بعد ها لقب او را برای اکبر میرزا پسر خود گرفته است. تصنیف دیگری هم که زبان حال ظل السلطان است در صفحه ۱۶۰ از حواشی کتاب شرح حال عباس میرزا ملک آرا بچاپ رسیده است.

## کفشانا گیوه کردی خواهرتا بیوه کردی .

در سال ۱۳۱۳ که ناصرالدین شاه هدف تیر میرزا رضای کرمانی واقع شد و از پای درآمده همه رجال و درباریان مترصد بودند که ببینند از ظل السلطان چه حرکتی سر میزند ولی برخلاف انتظار عمومی شاهزاده بمظفرالدین شاه چنین تلگراف کرد :

« من تصور نمیکنم که اعلیحضرت شاه فوت شده فقط اسم تبدیل یافته . ناصرالدین شاه بود مظفرالدین شاه شد، از این تاریخ خود را برادرشاه یا شاهزاده میدانم بلکه کمترین غلام زرخرید اعلیحضرت می شمارم . رأی همایونی قرار بگیرد در اصفهان میمانم ، امر صادر شود که تبریز بیایم فوراً حرکت میکنم . اجازه میفرمایند بطهران بروم بدون درنگ عازم میشوم . حکم میفرمایند که مقام و شغل فرمانفرمایی را تسلیم نمایم بدون تأمل تسلیم کرده مطیع و منزوی میشوم و اگر چنانچه رأی ملوکانه مقتضی میداند که بمقام فرمانفرمایی باقی باشم خلعتی در حق کمترین غلام مرحمت فرمائید تا عموم بدانند که مشمول الطاف و مراحم شاهانه واقع شده ام و بجان و مال دربندگی و چاکری باشم . »

ضمناً تلگرافی هم بصدر اعظم مخابره نمود و علاوه بر اظهار اطاعت تمنی کرد که او را برادرشاه و یا شاه زاده ندانند بلکه بنده زرخرید شاه و مطیع صدارت عظمی بشناسند و مبلغ معتناهی نیز بعنوان تقدیمی برای مصارف بین راه تبریز و طهران برای شاه جدید برات نمود .

ملک آرا در ص ۱۳۱ از کتاب خود مینویسد :

« از طرف اعلیحضرت شاه در جواب این اظهار منتهای مرحمت شده بحکومت یزد و اصفهان کماکان که با ایشان بود ابقاه شد . »

ظل السلطان در سال ۱۳۲۳ یعنی یکسال قبل از مشروطیت باتفاق دو نفر از فرزندان خود یعنی اکبر میرزا صارم الدوله و بهرام میرزا از طریق باکو بارو پارت . بعد از استقرار مشروطه و انفصال از کار های دولتی مجدداً با اسمعیل میرزا و بهرام میرزا بفرنگستان رهسپار شد و در این سفر بود که بهرام میرزا برای انجام کار-

های شخصی در پاریس ماند و شاهزاده با اسمعیل میرزا بانگلستان رفت سپس بهرام میرزا عازم آندن گردید و کشتی حامل او در دریای مانس هدف تیرپیل تحت البحری آلمانها واقع شد و بهرام میرزا بقعر دریا فرو رفت .

مرگ نابهنگام بهرام میرزا که جوانی بسیار زیبا و صبیح المنظر بود فوق العاده در ظل السلطان مؤثر واقع شد و شاید او در این وقت بفکر بازماندگان عده بیشماری افتاده باشد که بتیغ بیداد وی هلاک و رهسپار دیار عدم گردیده بودند ؟

ظل السلطان در اواخر جنگ بین المللی اول باصفهان مراجعت نمود و در «باغ نو» عمارت اختصاصی خود منزوی گردید . عاقبة الامر گرفتار عواقب شوم گذشته خود شد و جنون بر وی استیلا یافت تا بالاخره در شب ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ در گذشت و جنازه او را بمشهد حضرت ثامن الائمه انتقال داده در آنجا بجا سپردند ، آقای جابری انصاری در ماده تاریخ فوت او میگویند :

زین پرستار جهان صافی دوا خواهی ولی نیست اندر دست و جامش غیر درد و غیر درد  
عبرت از آن آفتابی گیر کاندرا سایه اش مال دولت برده جمعی خرد سال و سال خورد  
چرخ چون برگشت آن تدبیر و نیرو شد وبال هر چه دستش زرشمرد و هر چه عقلش بافشرد  
با تمام اعتبار از دوره بسی اعتبار جز بد و نیک عمل همراه خود چیزی نبرد  
برده گیر از این معنی جابری بی پرده گویند : « ظل سلطانی بمرد »

۱۳۳۶

ظل السلطان فرزندان متعدد داشته و از پسرهای وی اکبر میرزای صارم الدوله و محمود میرزای یمین السلطنه و همایون میرزای امیر ارفع و اسمعیل میرزای عتمددالدوله و اردشیر میرزا و غلامحسین میرزا در حیاتند ولی جلال الدوله و فریدون میرزا و مراد میرزا و بهرام میرزا و فیروز میرزا و تیمور میرزا و هرمز میرزا و محمد حسن میرزا وفات کرده اند . ۱۰

۱ — برای اطلاعات بیشتری راجع باحوال ظل السلطان رجوع کنید بهین شماره تحت عنوان «وفیات معاصرین» بقلم علامه معظم آقای قزوینی .  
(یادگار)

## احوال بزرگان

حاج محمد کریم خان کرمانی

( ۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ قمری )

بقلم آقای

محمد حسین نوری

حاج محمد کریم خان کرمانی یکی از معروفترین علمای است که در باره او از دوست و دشمن مطالبی نوشته‌اند، کسانی او را شیعه کامل و بعضی او را «دجال» یا «ملحد» خوانده‌اند، پیداست که این اختلاف شدید در بین موافقین و مخالفین وی ناشی از اهمیت و تأثیری بوده که وجود وی در عصر و زمان خود در امور متعلق بملحد و دیانت داشته و اکنون نیز با آنکه این اختلافات بر اثر مقتضیات زمان بسیار کم شده هنوز پایان نیافته است.

بحث در باره زندگانی این مرد کاری است مشکل چه بشرح مذکور نظریات مخالف و موافق در باره او در دوحده افراط و تفریط قرار گرفته و اکنون ما با آنکه بجز خود در این مورد معترفیم میکوشیم که قسمتی از نظریات وی را در این مقاله بیان کنیم بدون آنکه در این بحث نظری مخالف یا موافق داشته باشیم.

حاج محمد کریم خان چنانکه همه میدانند از پیروان شیخ احمد احسانی بوده بنابراین قبلاً بشمه‌ای از عقاید شیخ او میردازیم سپس بیان احوال خود او توجه میکنیم. اختلاف بین اخباریون و اصولیون هنوز تمام نشده بود که شیخ احمد احسانی

پیدا شد و آراء جدیدی در اصول عقاید اسلامی بخصوص در اصول دین معتقدین بمذهب تشیع پدید آورد موجب سروصدائی در حوزة علمای این مذهب گردید<sup>۱</sup> عقاید وی باندازه‌ای موجب خشم بعضی از علما گردید که او را تکفیر کردند و کسی که در این راه یعنی تکفیر شیخ پیش قدم شد ملا محمد تقی برغانی است که پس از کشته شدن باو عنوان شهید ثالث دادند<sup>۲</sup>

شیخ احمد فلسفه یونانی را تحصیل کرده بود و بدان اعتقادی تمام داشت ، از طرف دیگر چون در مذهب تشیع متعصب بود خواست بین فلسفه یونانی و مذهب تشیع و اصول آئین اسلام توافقی ایجاد کند ، این معنی معنی سبب شد نه افکار و آراء عجیبی بوجود آید . قسمت عمده و اصول کلی عقاید وی در باب چند امر است که مختصراً ذکر می‌شود و برای تفصیل بیشتر بکتاب جوامع الکلم خود او باید مراجعه کرد .

### ۱ - امام مظهر ارادة خدا

شیخ احمد احساساتی در کتاب شرح الزیارة خود در حق ائمه تا بدانجا غلو کرده که خلقت زمین و آسمان بلکه کلیه موجودات را بخاطر ایشان می‌داند و ائمه را علل اربعة خلقت می‌شمارد . علل اربعة یعنی علث فاعلی و علت غائی و علت صوری و علت مادی از مختصات فلسفه ارسطو است که شیخ آنها را در مذهب وارد نموده . پس از این بیان طبعاً این موضوع پیش می‌آید که اگر ائمه موجود خلقت باشند پس خدا چه میکند یا العیاذ بالله وجودش باطل است یا آنکه قدرت خود را تفویض ائمه نموده در این صورت عاطل خواهد بود .

۱ - برای شرح حال شیخ رجوع کنید به مقاله مفصل آقای مدرس چهاردهی در سال اول مجله یادگار و مقدمه نقطه الکاف و کتاب مذهب شیخی تألیف نیکلا .  
 ۲ - در مقابل شهید اول شمس الدین ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی صاحب کتاب اللمة دمشقیه مشهور به «لمعه» ( متولد ۷۳۴ و مقتول در دمشق سال ۷۸۶ ) ، شهید نانی شیخ زین الدین علی بن شیخ نور الدین احمد العاملی مؤلف شرح معروفی بر کتاب لمعه که مطلقاً بنام «شرح لمعه» خوانده میشود ( متولد ۹۱۱ و متوفی در ۹۶۶ ) .

مخالفین این ایراد را بر شیخ احمد احسانی گرفتند ولی شیخ در جواب گفت که، ائمه محل اراده و مشیت حقند، آنچه حق اراده میکند بدست ایشان انجام می‌گیرد، مثل آنان بچراغی می‌ماند که از نوری غیبی روشن شده باشد. هیچکس آن منبع غیبی را نمی‌بیند بلکه همه شعله چراغ را در نظر میگیرند، همچنین خدا کلیه

کارهای خود را به «اراده» خود انجام میدهد و مظهر این اراده «حقیقت محمدی» است. چون اراده الهی مستقر است در ظهورات «حقیقت محمدی» و این حقیقت متکی است بر وی از اقتران اراده الهی و حقیقت محمدی وجود جهان بمیان آمد و کلیه موجودات از عقل که اولین مخلوقات است تا ذره غبار همه از پرتو این دو بوجود آمده اند.



شیخ احمد احسانی مؤسس  
مذهب شیخیه

شیخ می‌گوید غرض از این بحث نه آنست که امام آزادی کامل داشته باشد بلکه هر چه هست از خداست و امام تنها محل «ظهور اراده» است و هر چند که اطلاق آثار

و صفات بر امام میشود ولی حقیقت متوجه دیگری است همچنانکه قطعه آهن بتنهائی در حال جمادی صاحب خاصیتی نیست ولی اگر در آتش گذاخته گردد آنکاه میسوزاند و ایجاد حرارت مینماید و دیگر بآتش هم احتیاج ندارد اما در حقیقت این خواصی از آتش است نه از آهن، مثل حق و ائمه چنین است. ائمه بمانند شجره طور محل



ظهور اراده هستند هر چند که صدای انار بک الاعلی از درخت بیرون آمد ولی این حضرت احدیت بود که سخن می گفت و درخت محلی برای مشیت و اراده بود و در حقیقت وفی الواقع این همه آوازه از شاه بود.

## ۲ - جسد هور قلیانی

مورد اختلاف دیگر شیخ با سایر فقهای هم عصر خود در باره معراج پیغمبر و بعثت روز قیامت است، علمای اسلام کلیه عقیده دارند که معراج پیغمبر با بدن ناسوتی ظاهری و عنصری صورت گرفته و رأی کسانی را که میگویند این معراج روحانی و لاهوتی بود رد می نمایند، همچنین راجع بروز رستخیز و بعثت و نشور میگویند که با همین جسد مادی و عنصری صورت می گیرد.

شیخ احمد چون بفرسافه آشنا بود و با حکمت و منطق سروکار داشت و از آنرو نعی توانست بقبول این اقوال تن در دهد ناچار بنغمه جدیدی دست زد تا نه اعتقاد مذهبی را منکر شود نه جانب منطق و فلسفه را رها کند. این بود که در کتاب شرح الزبارة خود مدعی شد که انسان را دو جسد است یکی جسد مرکب عنصری که مانند لباسی گاه آن را می پوشند گاه بدور می افکنند، جسد دیگر جسدی است که هیچگاه از میان نمی رود و در قبر باقی میماند، جسد مادی در قبر از میان میرود یعنی هر يك از عناصر مرکبه آن بمنبع اولی خود رجعت می کند آب بش بکره آب و آتشش آتش بر می گردد، اما جسد ثانی تغییر نمی کند و زیاد و کم نمیشود و پس از فنای جسد عنصری باقی می ماند. اما این جسد مرئی نیست و هنگامی که جسد عنصری نابود شد چیزی دیگر دیده نمی شود. در این موقع است که میگویند جسد «خاک شده» یعنی از میان رفته در صورتیکه چشم ما آن را نمی بیند و جسد باقی است. اما اینکه باقیست جسد هور قلیانی است و همان است که در روز قیامت در موقف حساب قرار گرفته بهشت یاد و روح روانه می شود.

ملاحسین اناری کرمانی از شیخ معنای لفظ هور قلیا را پرسید، شیخ جواب داده است که کلمه هور قلیا بمعنای عالم دیگر است چه آن مشخص برزخ یعنی حد فاصل عالم محسوس و عالم غیب است و این عالم واقع است در اقلیم دوم و حدودی دارد و برفوق فلک اطلس واقع شده. این کلمه سریانی است و هنوز در میان صابئین و بت پرستان در بصره و نواحی مجاور آن معمول است. عالم برزخ که حد وسط عالم سفلی و عالم دیگر است عالم مثال است که میان عالم محسوس و عالم غیب قرار گرفته، آسمانهای این عالم و ستارگانش هور قلیا نامیده می‌شوند و از شهرهای آن آن که برجانب غربی است جابلسا نام دارد و جسد هور قلیائی از عناصر این عالم ساخته شده و هرگز فنا نمی‌پذیرد. شرق این عالم جهنم است و غرب آن بهشت. در کتاب خدا نیز از وجود عالم برزخ ذکر شده و در احادیث ذکر آن بسیار رفته و عقل هم وجود چنین عالمی را ناگزیر میدانند چه اگر بین عالم لطیف مجردات و عالم مادیات حد وسطی نباشد حلقه‌ای از سلسله خلقت کاسته شده است.

در باره معراج پیغمبر هم چون شیخ صعود جسد مادی را باآسمان از لحاظ استدلال منطقی نمیتوانست حل کند بدین گونه استدلال متوسل شد و گفت پیغمبر همینکه باآسمان عروج نمود در حرکت از کره خاك عنصر خاکی خود را برجای گذاشت و در کره آب عنصر آبی و کذا در کرات باد و آتش، آنگاه با جسد هور قلیائی خود روی باآسمان احدیت نهاد.

اگرچه شیخ جرأت صراحت در خود نمی‌یابد ولی روی هم رفته میخواهد بگوید که معراج پیغمبر روحانی بوده نه جسمانی زیرا بر طبق معتقدات اهل منطق و فلاسفه گذشتن پیغمبر با جسد عنصری از آسمانها موجب خرق و التیام طبقات آسمان می‌شده و تنها در صورت روحانی بودن است که فرق و التیام صورت نمی‌گرفته.

## ۳ - اختلاف در اصول دین

دیگر از مسائل مهمی که مورد اختلاف شدید شیخ و پیروانش یعنی «شیخیه» با اهل شریعت یعنی «مشرعه» گردیده عقیده جدید شیخ است در باره اصول دین و تعداد آن، چه دین در نزد اهل تشیع پنج اصل دارد: توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد. شیخیه از این اصول خسته بسه اصل قائل شده‌اند: معرفه‌الله و معرفت نبوت و معرفت امامت و از خود يك اصل دیگر که اطاعت از شیعه کامل است بر آن افزوده و آن را رکن رابع خوانده‌اند. ایشان می‌گویند که چون زمین هیچگاه از حجت خالی نمی‌ماند و در غیبت امام کسی باید تا رابط میان مردم و امام غایب باشد و مردم از او کاملاً اطاعت نمایند، این شخص را که بلا واسطه با امام ارتباط دارد شیعه کامل می‌نامند.

موارد اختلاف بهمین چند مورد مذکور منحصر نیست بلکه در سایر مسائل مثل علم امام و عمل بمظننه و سایر موارد نیز اختلافات شدید است او این چند مورد که اصول عقاید شیخیه را شامل است بیش از سایر موارد محل بحث و نزاع واقع شده، اما در این مختصر مقاله بیش از این مجال بحث نیست و چون ممکن است اختصار مطلب موجب ابهام و اشکال شود خوانندگان را بکتاب شیخ احمد احسائی مثل شرح الزیارة و جوامع الکلم و سایر کتب شیخیه مانند ارشاد العوام و غیره مراجعه می‌دهیم.

## ۴ - ترجمه احوال حاج محمد کریم خان

حاج محمد کریم‌خان که شاگرد سید کاظم رشتی و او شاگرد مستقیم شیخ احمد احسائی بود و ترویج مدینه‌العلم عقاید او می‌کرد و چنانکه گفتیم مورد بحث مخالف و موافق قرار گرفته در شب هجدهم محرم ۱۲۲۵ در کرمان متولد شده است.

پدرش ایراهیم خان قاجار ملقب بظہیر الدوله و متخلص بطغزل (متوفی سال

۱۲۴۱ قمری) پسر مهدیقلی خان قاجار برادر آقا محمد خان است و چون آقا محمد خان بر برادر خود دست یافت و او را کشت زوجه او را با طفلش ابراهیم خان بیابان برادرزاده خود که بعد ها بفتحعلی شاه معروف گردید سپرد. با باخان آن زن یعنی بیوه عم خود را بزوجهیت خویش در آورد و از اوسه طفل پیداکرد، دودختر و پسر ی بنام محمدقلی میرزا که بملك آرا ملقب گردید. بنا براین ابراهیم خان ظهیرالدوله با محمدقلی میرزا ملك آرا برادر مادری بوده و نسبت بفتحعلی شاه پسر خوانده و پسر عم. فتحعلی شاه این پسر عم را ابتدا بحکومت کرمان، فرستاد، وی در آن دیار تا پایان عمر بدین سمت میزیست و با مردم بمسالمت رفتار میکرد و از خود آثار خیری مانند مسجد و حمام و بازار و آب انبار برجای گذاشت. ظهیرالدوله بعد ها ارادتی خاص بشیخ احمد احسانی پیدا کرد و در هنگام اقامت شیخ در یزد بدیدار او رفت.

تحصیلات حاج محمد کریم خان از کودکی شروع شد و برطبق مرسوم زمان بفرار گرفتن عربیت و ادبیت پرداخت. نزد آقا سید زین العابدین مجتهد تلمذ و پیش میرزا محمد علی اصفهانی خوشنویس بنوشتن خط مشغول گردید و چون استعدادی فراوان داشت بزودی در امر تحصیل موفقیت یافت و خط را بشیوه خوشی نوشت و در نقاشی نیز پیشرفتی تمام نمود و نزدیک بشانزده سال داشت که پدرش فوت نمود. اندکی پس از این واقعه حاج محمد کریم خان بوجود سید کاظم رشتی و تعالیم جدید وی در کربلا مطلع شد و با آنکه از طرف شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه اولاد ابراهیم خان ظهیرالدوله تحت نظر بودند و خروجشان از شهر ممنوع بود شبانه از کرمان خارج گردید و پس از توقف مختصری در اصفهان و کرمانشاه خود را بکربلا رساند. پس از يك سال و کسری شاگردی با تحصیل اجازه از سید بکرمان آمد و امور املاک و موقوفات را سر و صورتی داده با همسر خویش بکربلا منتقل گردید و سال بعد بزبارت حج بیت الله الحرام روانه گردید و از راه شام بصوب مکه عزیمت نمود.

در بازگشت از این سفر سید او را مأمور باقامت در کرمان و اشاعه اصول عقاید شیخ احمد احسائی در آنجا نمود .

در این سفر حاج محمد کریم خان با دختر محمد قلی میرزا ملک آرا ازدواج کرد . این دختر از طرف مادر بخاندان شاهرخ میرزای نادری منسوب بود و نسبش



سید کاظم رشتی

بهین جهت بصفویه میرسید، پس از این ازدواج حاج محمد کریم خان بکرمان آمد و در آنجا مقیم شد و در این هنگام است که بخدمت محمد میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه که همراه پدر بکرمان آمده بود رسید و بقول مؤلف تذکرة الاولیا اکثر شبها باتفاق نماز شب بجای آوردند .

مرحوم حاجی از این تاریخ تا سال ۱۲۸۸ یعنی تا اندکی قبل از فوت خود در کرمان اقامت

داشت. در این سال بعزم سفر کربلا در دو شبیه پانزدهم شعبان از کرمان بطرف بندرعباس حرکت کرد تا با کشتی بطرف بصره برود ولی موفق نشد چه در منزل سوم مزاجش از سلامت منحرف گشت و در روز دوشنبه بیست و دوم شعبان همان سال جهان را وداع نمود و در این تاریخ متجاوز از شصت و سه سال داشت، مریدانش جمله «هو الحی الذی لایموت» را هاده تاریخ وفات وی یافتند.

جسد حاج محمد کریم خان را ابتدا بقریه لنگر از قرای کرمان عودت دادند و پس از يك سال و ده ماه دیگر بر حسب وصیت وی آن را بکربلا منتقل نمودند و در رواق حضرت حسین بن علی در پایین پای حضرت جنب قبر سید کاظم رشتی دفن نمودند.

### ۵ - آثار وی

اگر قول طرفداران وی من جمله نعمه الله رضوی مؤلف تذکرة الاولیا را که میگوید: «اما بسط آن جناب در علوم بدون شایبه اغراق بدرجای بود که گویا مجهولی نداشت .... خداوندش قریحه ای عطا فرموده بود که بهر علم و صنعت اقبال می کرد در اندک زمان در آن فن کامل می شد» از لحاظ حب مفرط او پیشوای خود مناط اعتبار ندانیم باز باید اذعان داشت که حاجی محمد کریم خان از دانشمندان بزرگ زمان خود بوده و در رشته های مختلف علوم معمول آن ایام کتب فراوان نوشته چنانکه فهرست کتب وی که در کتاب تذکرة الاولیا نقل شده از ۲۲۷ کتاب و رساله متجاوز است.

از این عده قسمت اعظم بزبان عربی و عده ای نیز بزبان فارسی و یک قسمت در حکمت الهی و شرح احادیث است<sup>۱</sup> کتابی در حقیقت امر جن و رساله ای در حقیقت باجوج و مأجوج

۱ - تذکرة اولیا عده آنها را ۵۵ رساله بهر عربی و ۱۱ کتاب بفارسی نوشته.

و رساله‌ای در شرح دعای سحر: «اللهم انی استلک من بهائمک ..» و رساله دیگری در شرح سه حدیث یکی «ان لنا مع الله حالات» دیگری: «امرنا سر مستتر» و دیگری: «ان امرنا هو الحق» اما در این کتب تألیفاتی مانند ارشاد الوام در چهاره جلد بفارسی

نیز نوشته که در بیان اصول عقاید شیخیه است.

قسمت دوم تألیفات وی در حکمت طبیعی و فنون مختلف است<sup>۱</sup> مثل حقایق الطب در کلیات علمیة طب و دقائق العلاج ایضاً در طب و جوامع العلاج در شرح از بعضی عبارات مشکلة قانون در جواب سؤال میرزا زین العابدین طیب و رساله‌ای بفارسی در اینکه خلا محال است.

اما در جزء این کتب که بسیار سودمند است کتب دیگری نیز تألیف نموده که خواسته است علم را باشرع و قوانین علمیہ را باسور قرآنی و احادیث توفیق دهد مانند رساله‌ای در جواب سؤال از حمرة افق که چگونه بواسطه قتل حضرت

سیدالشهداء علیه السلام پیدا شد و از این قبیل.

قسمت سوم تألیفات وی در موضوع «اخبار» است و عبارتست از کتاب فصل



حاج محمد کریمخان کرمانی

الخطاب کبیر در کلیه اخبار مربوط باصول و فروع دین دیگر فصل الخطاب صغیر در بعضی اخبار همچنین کتابی در جمع اخبار وارده در مصیبت سیدالشهداء، دیگر طرائف الدعوات در بعضی از ادعیه.

قسمت دیگر از تألیفات وی در فقه است که بیشتر بزبان عربی است<sup>۱</sup> مثل جامع الأحکام در جمیع مسائل فقهیه و بعضی رسالات کوچک نیز نوشته که مبین استنباطات شخصی اوست مانند رساله در طهارت ماء قلیل با ملاقات نجاست، که وی برخلاف جمهور علماء عقیده داشته که ماء قلیل بملاقات نجاست نجس نمی شود (بدون تغییر رنگ و بو و طعم) ولی بعدها بر اثر فشار علما و هیاهوی مردم از این عقیده عدول نمود. غیر از این کتب در رشته اصول نیز ۱۲ تألیف دارد که اهم آنها فوائد در علم اصول و قواعد در اصول و سوانح در محاکمه بین اصولیین و اخباریون است.

تألیفات وی در مشاقتی و فلسفه بسیزده جلد میرسد و از آن جمله می توان مرآة الحکمة در عملیات فلسفه و کتاب توفیق در بیان احوال نو شادر و خواص عمل و اصلاح آن و رساله مجمره در صنعت اطیاب را نام برد.

اما در ریاضیات ۱۵ تألیف بهربی و سه تألیف بفارسی در مسائل متنوع و جواب بسؤالات گوناگون برداشته است و از مهمترین آنها رساله ایست در علم موسیقی و ضیاء البصائر در علم مریا و مناظر و رساله ای در علم دوربین و وجیزه در علم حساب و اسرار النقط در علم رمل و رساله در طول و عرض بلاد و بزبان فارسی در این رشته رساله تقویم و رساله حلقه کریمیه است که از یک حلقه که اختراع نموده همه اعمال اصطربلاب بلکه بیشتر برمی آید.

سایر کتب وی که متجاوز از ۸۱ تألیف و از آن جمله ۱۷ بزبان فارسی است در مسائل متفرقه و جواب بسؤالات پراکنده مریدان است مثلاً رساله ای در رد باب



بنام ازهاق الباطل و رساله‌ای در جواب این سؤال که چرا باید اولین زوجه نبی نبیه باشد و رساله‌ای در جواب آقا سیدحسن اصفهانی در شرح حدیث: «اشدکم حباً لنا اشدکم حباً للنساء» و رساله‌ای در جواب ملامهدی طبرستانی از سر "نواب خوردن خربوزه و سر" مذکر و مؤنث بودن شمس و قمر و سر" فایده نکردن خواندن یس در بعضی امراض که فرموده اند شفای آن است.

بزبان فارسی نیز در مسائل متفرقه کتبی دارد، مهمترین آن رساله‌ایست در رد باب که بامر ناصرالدین شاه نوشته و رساله دیگری نیز بنام تیر شهاب در رد باب، و رساله در علم بنائی و رساله‌ای در علم دلاکی و رساله‌ای در جواب میرزا ابراهیم یغما که «اهل جنت چگونه حزنی بر مصیبت سیدالشهداء دارند» و رساله سی فصل که از آن بتفصیل بیشتری صحبت می‌داریم.

در رشته ادبیات نیز از کتب وی تذکره در نحو و تبصره در صرف و رساله صرف و نحو فارسی و رساله در رسم الخط قرآن و تنبیه الکتب و علم املاء است. و از اینها گذشته بقیه تألیفات وی در رشته تفسیر و ادعیه بوده.

اکنون که از ذکر فهرست کتب فراغت یافتیم از بیان این نکته ناگزیریم که کثرت تألیفات حاج محمدکریم خان موجب سخنانی شده و چنانکه مشهور است این کتب همه بنوک خامه او بر صفحه کاغذ نیامده بلکه بعضی را مریدان و پیروان او تیمناً بحضور وی که رکن رابع زمانش می‌شناختند تقدیم نموده و آنها را بنام او موشح نموده اند چنانکه در مورد حقایق الطب و کتاب معیار اللغه منسوب باو که ذکر آنها در تذکره اولیا نیامده گویند اولی از کسی و دومی تألیف محمد بن علی بن شیرازی بوده است. با این حال نمیتوان منکر استعداد و فعالیت وی شد و همین قدر کسی که مرده می‌حاضر شده اند که

نتیجهٔ چهل پنجاه سال کار و زحمت خود را با اسم وی منتشر کنند مسلماً مردی بوده است در نهایت استعداد و پشت کار و احاطه بعلوم و فنون مختلفه .

## ۶ - بازماندگان حاج محمد کریم خان

مرحوم حاج محمد کریم خان در سراسر زندگانی خود یازده زن آزاد و یک کنیزک داشته که از ایشان هشت پسر و ده دختر آورده و از این عده پنج پسر و هفت دختر از بطن دختر محمد قلی میرزای ملک آرا بوده اند.

نخستین فرزند وی حاجی محمد رحیم خان است از بطن دختر آخوند ملا محمد علی ملا باشی متولد شوال ۱۲۴۱، وی نیز مانند پدر در علوم زمان دست داشت و شعر نیز می گفت و در خدمت پدر بمحضر سید کاظم رشتی رسیده بود و مرحوم حاجی چند تألیف خود را بخاطر او برداشته. وی سالها در طهران بود تا در سال ۱۳۰۷ این جهان را بدرود گفت، نعش وی مدتی در مقبرهٔ حضرت عبدالعظیم بامانت بود تا آنرا بکربلا منتقل کردند و زیر پای پدر مدفون گشت، از تألیفات وی کتاب گلشن در نصایح و حکم و امثال و قصص و رساله در علم اصول و منظومه در علم نحو .

دوم پسر وی حاج محمد خان است که از بطن دختر ملک آرا در محرم ۱۲۶۳ متولد شده و مرحوم حاجی دو کتاب صرف و نحو را بخاطر تألیف نموده و این پسر نیز در دامن چنان پدری با کثر علوم زمان آشنا شد و تألیفات پدر برای وی راهنمای امینی بود و بوسیلهٔ آنها توانست وی را یجد کافی بخته و دانا سازد. وی نیز شمارهٔ تألیفاتش به ۱۶۶ میرسد و بیشتر آنها در توضیح عقاید شیخیه و جواب با اعتراضات مخالفین است و تفصیل آنها در کتاب تذکرة الاولیاء آمده .